

از شیراز تا حجاز

توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می کنند

دکتر عبدالحسین فرزاد



می گویند هنگامی که آخرین خلیفه عباسی به دست مغولان کشته شد، حوضی انباشته از زر سرخ داشت و خرمسرای او را هفتصد زن و کنیزک تشکیل می دادند. خادمان و غلامانی را که در قصر خلیفه خدمت می کردند پیش از هزارتن نوشته اند. طبیعی است که هریک از سران حکومت عباسی به اندازه موقعیت و مقام خود دارایی ها و تجملی همچون پیشوای خود خلیفه اسلام داشتند.

مردم ایران که از ظلم و جور شاهان خوارزمشاه به تنگ آمده بودند، در برابر مغولان چندان مقاومتی نکردند شاید نخست مغولان را فرشته نجات خود از دست ترکان خاتون و ایادی او می دانستند، اما خیلی زود دریافتند که بلایی خانمان برانداز تر از خوارزمشاهیان بر سر آنان نازل شده است.

حکومت طولانی و همراه با بی رحمی و خشونت مغولان در ایران، مردم را به انواع و اقسام بیماری های روانی دچار کرد. روح جسارت، پویایی، امید و تحرک در میان مردم کاملاً مرده بود. نودولتان و نوکیسه ها بر مصدر امور تکیه زده بودند و بازار چاپلوسی، ریاکاری، بوقلمون صفتی، دروغگویی و بزدلی و ترس، رونق فراوان داشت. مردم آنچنان روان نژند شده بودند که همه این مصایب را به عنوان تقدیر الهی، تحمل می کردند.

برخی از جامعه شناسان معتقدند که اگر مغولان به ایران حمله نمی کردند، جهان چند قرن جلو تر به تمدنی که در قرن بیستم به آن رسید، دست می یافت.

سفله سالاری تنها شکل رایج حکومت بود که روح اهل خرد و دانش را سخت می آزرده و آنان را منزوی و گوشه نشین می کرد:

در عجبم تا خود آن زمان چه زمان بود
 کامدن من به سوی ملک جهان بود
 ظلم به هر خانه لانه کرده چو خطاف
 عقل چو عنقا، ز چشم خلق نهان بود
 رایت اسلام سرشکسته ازیرا
 دولت دین پیر و بخت کفر، جوان بود
 مردم بی عقل و دین، گرفته ولایت
 حال بره، چون بود چو گرگ، شبان بود
 زر و درم چون مگس ملازم هر خس
 در و گهر، چون جرس، حلقی خران بود^۲

ابیات بالا سرودهٔ سیف فرغانی است که در روزگار سلطه مغولان می زیست و با سعدی همزمان بود و با او مراوده داشت، و در دیوان او می توان قصاید بسیاری در ستایش سعدی یافت. حتی برخی از غزل‌های سعدی را نیز استقبال کرده است، اما چرا این شاعر تا این اواخر یعنی قرن بیستم ناشناس مانده بود، تا این که دیوانش در ترکیه به دست آمد و در سه مجلد در تهران (۱۳۴۱-۱۳۴۴) به چاپ رسید.

شاعران محافظه کار و فرصت طلب خود را به صورت قوی‌ترین ابزار حاکمیت در اختیار امثال محمود غزنوی، قزل ارسلان، مغولان و سایر بیگانگان حاکم بر ایران قرار می دادند و بدین وسیله مانع هرگونه رشد فرهنگی و هنری می شدند و بر روحیه غلبه نظامی‌گری صحنه می گذاردند، و عاملان جنگ و کشتار و فلاکت ملی را، «سلطان غازی» و امثال آن لقب می دادند، بنابراین، مثلاً از روزگار شوم سلطه مغول بر بلاد اسلامی و نکبات آن، در اشعار اینان هیچ نشانی نیست، حتی در میان سخنان شاعران قوی و نام آور هم کمتر می توان اثری از اعتراض صریح به حکام غاصب یافت، تنها نصایحی ملایم به فقرا و امرا وجود دارد که فقیران صبر کنند و امیران انعام کنند، لذا در کل ماهیت حکومت آنان سخنی نیست. در حالی که سیف فرغانی شاعری که هم عصر سعدی است، درد زمانه را با تمامی سلول‌های وجودش حس می کند. این شاعر مؤمن و متعهد که چند بیت اول مقاله از او بود در جای دیگری می گوید:

اندرین دوران مجو راحت که کس آسوده نیست
 طبع شادی جوی، از غم یک نفس آسوده نیست
 در زمان ناکسان، آسوده هم ناکس بود
 ناکسی نتوان شدن گر چند کس آسوده نیست^۳

به راحتی می‌توان دریافت که چرا شاعر بزرگ ایران ناصر خسرو قبادیانی باید در درهٔ یمگان تا پایان عمر در گمنامی و اضطراب و اندوه متواری بماند و نیز سیف فرغانی آن چنان محو شود که تقریباً در تذکره‌ها هم از او نامی نیاید. طبیعی است که ناصر خسرو نمی‌توانست جز این بگوید:

ای شعر فروشان خراسان بشناسید
این ژرف سخن‌های مرا گر شعرایید
یکتا نشود حکمت مر طبع شما را
تا از طمع مال شما پشت دو تائید
ای امت بدبخت بر این زرق فروشان
جز کز خری و جهل چنین فتنه چرایید
چون خصم سر کیسه رشوت بگشاید
در وقت شما بند شریعت بگشایید ۴
و یا در جای دیگر با تمام توان فریاد می‌زند که:
نکوهش مکن چرخ نیلوفری را
برون کن ز سر باد خیره‌سری را
چو تو خود کنی اختر خویش را بد
مدار از فلک چشم نیک اختری را
درخت تو گر بار دانش پذیرد
به زیر آوری چرخ نیلوفری را
بسنده است با زهد عمار و بوذر
کند مدح محمود، مر عنصری را
من آنم که در پای خوکان نریزم
مر این قیمتی در لفظ دری راه ۵

بسیار طبیعی است که صاحب چنین زیبایی و چنین استدلالی نمی‌تواند یک لحظه با عاملان ستم کنار بیاید و آنان را بستاید، و مثلاً تخلص خود را از نام این شاه یا آن اتابک و فلان خاقان و امثال آن برگزیند.

این نوع شاعران و هنرمندان، همواره با مردم و محرومان و فرودستان جامعه همدرد بوده‌اند تا آنجا که اگر حاکمی اندک گرایشی به رفاه توده‌ها و اصلاحات اجتماعی از خود نشان می‌داد او را تشویق می‌کردند. از جمله این شاهان غازان خان پسر ارغون خان بود که در سال ۶۹۴ هـ ق در تبریز به سلطنت نشست. او مسلمان شد و گام‌های مهمی در رفاه رعایا برداشت. غازان خان چون می‌دانست که عدم امنیت در کشور رابطه مستقیم با مسأله زمین دارد بی‌درنگ در مورد املاک موروثی و اقطاعات قوانینی وضع کرد و اصلاحاتی در

مالیات به نفع رعایا انجام داد. همچنین فرمان داد که مالیات هارا باید نقدی بگیرند و نه جنسی، چنانچه مأموری از این فرمان سرپیچی کند کیفر خواهد دید. در کشور و راهها امنیت برقرار ساخت و می گویند به جهت علاقه به دانش و اطلاعات، زبانهای مختلف از جمله فرانسوی (یا لاتین؟) را آموخته بود.

به هر حال غازان خان از آن چهره‌هایی است که شاید اندکی از سایر مغول‌ها کم آزارتر بوده است، و سیف فرغانی گاهی در اشعارش از او به نیکی یاد می کند.

سیف فرغانی، به خوبی در سایهٔ تخیلات شاعرانه‌اش، اجتماعی و سیاسی اندیشیده است این عارف بزرگ با همراه کردن عرفان و مبارزه علیه مفاسد اجتماعی و سیاسی باب تازه‌ای را در ادب ما گشوده است. او با عملش عرفان واقعی را تعریف می کند و ما را به یاد افرادی چون ابوذر غفاری (ره) می اندازد که کوچک ترین حرکت انحرافی در جامعه از سوی هر کس که باشد از چشم تیز و بیدار آنان، پنهان نمی ماند، از چشم هنرمندی که غلبه بر محیط پیرامون خود دارد. چگونه می توان پذیرفت، شاعری که پیام بلبل را بر گلبن می شنود و ادراک می کند و رویش سبزه‌ها را احساس می کند و با باد و درخت و کوه و سنگ خارا سخن می گوید، ناله درد آلود همسایه‌اش را نشنود و ستمی را که بر در و دیوار شهرش خاک مرده باشیده، نیبند و اموالی که بی دریغ بعنوان صله به او می دهند، نداند که از آن رعایاست که به زور از آنان ستانده‌اند، و تا آنجا پیش برود که:

شنیدم که از نقره زد دیگدان

ز زر ساخت آلات خوان عنصری

و سیف فرغانی به کسانی که جز گفتار یاوه، ثمری ندارند چه خوب می گوید:

ای ز بازار جهان حاصل تو گفتاری

عمر تو موسم کارست و جهان بازاری

اندر آن روز که کردار نکو سود کند

نکند فایده گر خرج کسی گفتاری

راست چون واعظ نان جوی بدین شاد مشو

که سخن گویی و جهال بگویند آری

از ثنای امرا نیک نگهدار زبان

گرچه رفگین سخنی، نقش مکن دیواری

ظالمی را که همه ساله بود کارش فسق

به طمع نام منه عادل و نیکوکاری

هر کرا زین امرا مدح کنی ظلم بود

خاصه امروز که از عدل نماند آثاری ۶

این شاعر، آینه کامل روزگار خود است. شعر بالا را سیف فرغانی در سال ۷۰۳ هجری

سروده است، یعنی آغاز قرن هشتم هجری و ما ادامه این نابسامانی‌های اجتماعی را در غزلیات حافظ شیرازی ملاحظه می‌کنیم. جامعه‌ای که حافظ همه چیزش را معکوس می‌بیند و تنها همان رندها و خراباتی‌ها هستند که ریا نمی‌کنند و گرنه:
می‌ده که شیخ و واعظ و مفتی و محتسب
چون نیک بنگری همه تزویر می‌کنند
و یا در غزلی دیگر:

مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس
توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند
گوئیا باور نمی‌دارند روز داوری
کاین همه قلب و دغل در کار داور می‌کنند
یارب این نودلتان را با خیر خودشان نشان
کاین همه ناز از غلام ترک و استر می‌کنند ۷

در حقیقت نودلتان همان افرادی هستند که بدون هیچ گونه ضابطه‌ای مقاماتی را در مراتب بالای اجتماعی کسب کرده‌اند و چون صلاحیت آن کار را ندارند، جز تخریب، کاری از آنان بر نمی‌آید، و خود آنان بلای جامعه شده‌اند. سیف فرغانی:

اندرین ایام کآسایش نمی‌یابند انام
حکم بر ارباب علم، اهل جهالت می‌کنند
پیر شد ابلیس بدفرمان و از کار افتاد
وین شیاطین از برای او و کالت می‌کنند
شب نخسب ای غافل و نیکو نگهدار از عسس
رخت خویش، اکنون که این دزدان ولایت می‌کنند ۸
(انام: مردم . عسس: پلیس)

طرف این است که هنرمندان مردمی، لحظات مردمی، را به خوبی می‌شناسند و می‌دانند که در کدام لحظه، باید سخن را به زبان ساده مردم بیان کرد و تا حد محاوره آن را به بیان عادی نزدیک کرد. این مسأله را ما در ادبیات عصر مشروطه ایران در اشعار خوب سیداشرف قزوینی (نسیم شمال) به خوبی می‌بینیم. حتی برخی از شاعران، افزون بر تعهدات اندیشه‌ای به نوعی لزوم مالایلم زبانی دست می‌زنند و در زبان خود نوعی تعهد را به عنوان ابزار مبارزه دنبال می‌کنند. از جمله ناصر خسرو، زبان تغزل را کنار می‌گذارد و سعی می‌کند، از واژگان خشن و کوبنده و ناهموار سود جوید، تا خشم خود را به مخاطب القا کند و او را از خوب زدگی برهاند:

بر کن ز خواب غفلت پورا، سر
و اندر جهان به چشم خرد بنگر

کار خراست خواب و خور ای نادان
 با خور به خواب و خور چه شدی در خور؟
 ایزد خرد ز بهر چه داده استت؟
 تا خوش بخسبی و بخوری چون خر؟
 و شبیه به همین مضمون را سیف فرغانی دارد:
 ای هشت خلد را به یکی نان فروخته
 وز بهر راحت تن خود، جان فروخته ۱۰
 از بهر جامه، جنت ماوی گذاشته
 وز بهر لقمه حکمت لقمان فروخته
 ای دین پاک را به سخن های دلفریب
 داده هزار رنگ و به سلطان فروخته

شعور اجتماعی هنرمند، چنانچه خدشه دار باشد، و یا هنرمند، فاقد درک زمانه باشد، او را تک ساحتی می سازد. به طوری که، زاویه های از دل او به سوی جامعه، باز نخواهد شد، بلکه راهی باریک از پندار او در جامعه باز می شود و هرچه در آن راستا قرار بگیرد، برایش وجود دارد. و این راه را، غالباً سران و سلاطین برای این دسته هنرمندان تمهید می کنند. تا آنجا که مثلاً شاعران یک برهه به انکار تمامی واقعیت های تلخ روزگار خود برمی خیزند، مانند سکوتی که در برابر فجایع غزنویان در شعر فارسی آن سده ها وجود دارد. و یا شاعرانی که اکنون در سرزمین های عربی و اسلامی می زیند و چیزی به نام فلسطین را گوش شعرشان نشنیده است. اما آن گاه که شاعر از سینه اش به سوی جهان زاویه ای بگشاید که هر چه از دورتر می شود گشاده تر گردد تا او را به بی نهایت پیوند دهد، به شرح صدر عاطفی دست می یابد و نه تنها سرزمین خودش را می بیند بلکه در آن سوی جهان، اندوه محرومان و ستمدیدگان را با تمام وجود احساس می کند:

پنجره مهتابی را بسته ام
 چرا که نمی خواهم زاری ها را بشنوم
 با این همه، از پس دیوارهای خاکستر
 هیچ بجز زاری نمی توان شنید
 فرشتگانی که آواز بخوانند انگشت شمارند
 سگانی که یلایند انگشت شمارند
 هزار ساز در کف من می گنجد
 اما زاری سگی سترگ است
 اما زاری، فرشته ای سترگ است
 زاری سازی سترگ است

زاری، باد را به سرنیزه زخم می زند

و بجز زاری هیچ نمی توان شنید ۱۱

این شاعر توانا و متعهد، محیط پیرامونش را، شکنجه گاهی می یابد که استعمارگران ستمگر برای مردم ساخته اند و چیزی جز ناله و زاری به گوش نمی رسد.

شعر بالا که از فدریکو گارسیا لورکا شاعر انقلابی معاصر اسپانیا است، مرا به یاد قصیده دل انگیز دعبل خزاعی انداخت. این شاعر سیاسی و متعهد شیعی در قصیده تائیه اش زاری ها و ناله های محرومان جامعه زیر سلطه عباسیان را می شنود و با آنان همدرد و همصدا می شود و علیه عباسیان قیام می کند. خودش می گفت: « من چهل سال صلیب مرگم را بر دوش کشیدم. » ۱۲

- زنان نوحه گر و گریه کننده با ناله ها و کلمات نامفهوم و نیمه مفهوم گریه و زاری می کنند و نوحه خوانی یکدیگر را پاسخ می دهند.

- آیا نمی بینی که روزگار از نقص و پراکندگی چه ستم هایی بر مردمان روا داشته است؟

- مدرسه هایی که در آنها تلاوت آیات خدا خوانده می شد اکنون دیگر، از تلاوت خالی است و سر منزل وحی، ویران گردیده است.

- مردم اکنون دو گروهند، گروهی غاصب و منکر حق و کینه توزند و گروه دیگر کشته مظلوم.

دعبل هم مثل لورکا جز زاری و نوحه، چیزی نمی شنود، این فغان ها و ضجه ها آن قدر جگر خراش است که نمی گذارد شاعر صدای دل انگیز عندلیب و قدوم پر برکت بهار را

بشنود، او همه جا را از ظلم و ستم، سیاه می بیند. این دو شاعر حدود دوازده قرن با یکدیگر فاصله دارند اما عکس العمل هر دو به عنوان هترمند در برابر ستم اجتماعی یکسان است.

این بخش را با شعر دیگری از سیف فرغانی پایان می دهم. ظاهراً این شعر را در اوج غلبه ایلخانان و ایادی آنان بر سرزمین ایران سروده است:

هم مرگ بر جهان شما نیز بگذرد

هم رونق زمان شما نیز بگذرد

باد خزان نکبت ایام، ناگهان

بر باغ و بوستان شما نیز بگذرد

ای تیغتان چو نیزه برای ستم دراز

این تیزی سنان شما نیز بگذرد

چون داد عادلان به جهان در، بقا نکرد

بیداد ظالمان شما نیز بگذرد

در مملکت چو غرش شیران گذشت و رفت
 این عوعو سگان شما نیز بگذرد
 آنکس که اسب داشت غبارش فرو نشست
 گرد سم خران شما نیز بگذرد
 زین کاروان سرا بسی کاروان گذشت
 ناچار کاروان شما نیز بگذرد
 این نوبت از کسان به شما ناکسان رسید
 نوبت ز ناکسان شما نیز بگذرد
 بر تیر جورقان ز تحمل سپر کنیم
 تا سختی کمان شما نیز بگذرد
 پیل فنا که شاه بقا مات حکم اوست
 هم بر پیادگان شما نیز بگذرد ۱۳

بی‌نوشت‌ها:

- ۱- خطاف: پرستو
- ۲- دیوان سیف‌الدین محمد فرغانی به تصحیح ذبیح‌الله صفا، جلد اول، ۱۳۴۱، دانشگاه تهران، ص ۱۴۴.
- ۳- همان: ص ۲۰۳.
- ۴- دیوان اشعار حکیم ناصر خسرو فیادیانی، جلد اول، به اهتمام مینوی، ۱۳۵۷، انتشارات مؤسسه مک گیل،
- ۵- همان: ص ۱۴۲.
- ۶- دیوان سیف فرغانی، ج ۱، ص ۱۴۴.
- ۷- دیوان حافظ به تصحیح خاتلری.
- ۸- دیوان سیف فرغانی، ج ۱، ص ۲۴۲.
- ۹- دیوان اشعار ناصر خسرو، جلد اول، ص ۴۴.
- ۱۰- دیوان سیف فرغانی، ج ۱، ص ۱۴.
- ۱۱- شعر قصیده اشک‌ها، سروده لوراکا شاعر معاصر اسپانیا از کتاب ترانه‌های شرقی، ترجمه احمد شاملو، چاپ ابتکار، ۱۳۵۹.
- ۱۲- دیوان دعبل بن علی خزاعی، دارالکتاب اللبنانی، بیروت، ۱۹۷۲.
- ۱۳- دیوان سیف فرغانی، ج ۱، ص ۲۷۱.